

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

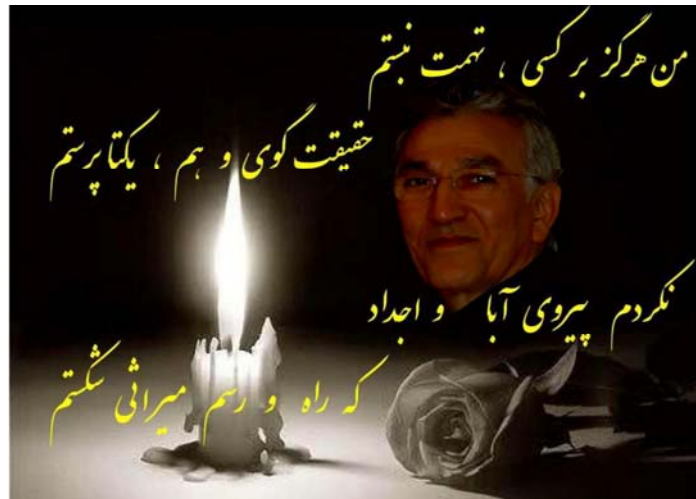
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۱۴ نومبر ۲۰۱۸



بیست و هشتم جولای ۲۰۱۴ در تورنتوی کانادا منزل بزرگوار جناب همایون نادری (فامیل جدید مان)، مطالعه دیوان (مرحوم مغفور جناب «ناطق» روحی له الفداء، غزلی در صفحه ۲۸۷ که با مقدمه ای در مسابقه موضوع کوتاه کردن گیسوان بانوان عنوان شده بود خامه ام را به جولان آورد که به اجازه جناب نادری یاداشت و به تخمیش پرداختم)

اینک بعد از خوشنویسی خدمت شما دوستان عزیز و ارجمند نیز تقدیم است

خانمها

کمال خلقت حق را، به خود دیدند خانمها هزاران دانه و دامی، به ما چیدند خانمها...
دل از دلخانه ما، سخت دزدیدند خانمها ز قید زلف گردن را، رهانیدند خانمها
به آزادی سری سامان، رسانیدند خانمها

ز لای زلف، شام عاشقان کردند مهتابی به تنگ پیرهن بردند مردان را به بیتابی
به مینی ژوپ رو کردند از ماکسی و پنجابی به جای پیچ و خم، از گردن صافی سیمابی
برای شعر، طرح ساده ای چیدند خانمها

دلیل از مصحفِ حسن و جمالِ خویشتن هر چند به الحانِ ملیح و با زبانِ چرب و پر از قند
گهی با عشوه و ناز و گهی با قهر و با لبخند نشانِ گیر و دار از دام و زنجیر و کمند و بند

سر راه محبت، جمله بر چیدند خاتمها

ملا و شیخ و طالب، بسته صف در سنگرِ مذهب به محراب و به منبر در پی تکفیر، روز و شب
خطیبان ناقص العقل و ضعیفه داده اند منصب ادیبان طره را خواندند مار و زلف را عقرب

گمان دارم کزین تشبیه، ترسیدند خاتمها

جفا و جورِ شان در عاشقی ما را مضامین شد مسمما مکتبِ ما نیز، بر دارالمساکین شد
هر آنچه امر فرمودند، عالم را فرامین شد زمانی از دلِ دیوانه ها دارالمجانین شد

عجب نبود گر از این حرف رنجیدند خاتمها

تحرّی را به ما آموختندی با لطافتها بریده خطِ فاصل، با نزاکت از مصافتها
به وحدت دفع نفرتها، به الفت، نفی آفتها حقیقت را رها کردند ز اوهام و خرافتها

ز لوح، این خطِ باطل را تراشیدند خاتمها

شهادت بر آلت و کوب و دلالت، قید و زندانی شدی حاصل ز معنی و ز تفسیر و سخندانی
گپ از گیسو و زلف و حرف، از پیچ و پریشانی ز ارباب سخن شد چون درین ره قصه طولانی

ز چیدن، قصه را کوتاه پسندیدند خاتمها

ستم بر زن، ترا! اولاده آدم نمی زبید به چشمانِ خمار و مستِ ایشان نم نمی زبید
لطیفِ صورتِ زیبای شانرا غم نمی زبید کمند و گردن آزادگان باهم نمی زبید

ز مو باریکتر این نکته فهمیدند خاتمها

ز «نعمت» این مخمس زینتِ درگاه کن (ناطق) دلِ تارش منور از رخ چون ماه کن (ناطق)
حریرِ سفته هایش را به فرش راه کن (ناطق) تو هم چون زلف خوبان، قصه را کوتاه کن (ناطق)

کنون کین شیوه را بهتر، پسندیدند خاتمها

به زلف و گردنِ خوبان چو (ناطق) کن رقم «نعمت» مواظب نسکلد تاری، ز جولانِ قلم «نعمت»
به هر پیچ و خمّش خفته، هزارن چشم نم «نعمت» به هر آنی شده غرق، عالمی در بحر غم «نعمت»

به ناز و عشوه گر روزی، خرامیدند خاتمها